

## ژاڅایي های یک جاه طلب فراری

مقاله ای تحت عنوان "جنگ میوند، ملالی و غازی سرداره" نوشته ی دانشمند گرامی کانیدای اکادیمیس آقای سیستانی در سایت های "افغان جرمن آنلاين" و "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر شد. دوستی برایم زنگ زده و گفت که صفحه ی "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در اخیر مقاله یادداشتی مملو از توهین به شیرزن قهرمان کشور "ملالی جویا" نیز انتشار داده است. با خواندن یادداشت بلادرنگ ضرب المثل مردم شریف ما در مغزم خطور کرد، که "کاسه ی چینی که صدا میکند خود صفت خویش ادا می کند" فکر کردم که کدام موید بی معاش امپریالیسم امریکا می توانست بوده باشد، که درین پورتال که مجموعه ای بود از عناصر ملی و مردم دوست، با این دیده درایی و وقاحت علیه شیرزنی بنویسد، که هستی و زندگی اش را با تقبل تمام خطرهای در خدمت کشور بخون کشیده و مردم بلادیده اش قرار داده و از تریبیونی بر عوامل زورگویی، جنایت پیشه، بی ناموس و متجاوز استعمار حمله می کند، که موسوی نه تنها جرئت رفتن به چند کیلومتری آنرا ندارد، بلکه از ترس آن چندین هزار کیلومتر به طرف دیگر کره ی زمین فرار کرده است. با مقالات دست اندرکاران و همکاران ملی و مردمی صفحه "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" تا حدودی آشنایی ای که داشتم، واقعا متحیر شدم که از زیر پلو چه م... گنبدیده و متعفن برآمد، راستی به گفته ی مردم ما این یکی می ریند و از بوی کثافت آن انسانهای که همانند مردمک دیده دوست داشتی اند، بدنام میشوند. هرچه فکر کردم که این ناف زمین کیست که جرئت کرده و قهرمان بی مانند مردم ما، وارث برحق ملالی میوند (\*۱) را که درفش مبارزه ی میلیونها میلیون انسان تحت ستم استعمار، تجاوز و بی ناموسی را بدوش می کشد، چنین گستاخانه و بازاری مورد حمله قرار داده است؟ هر کس سوء ظنی داشت و حدسی میزد. به دوستان عجول و احساساتی توصیه گردید، که باید از صبر کار گرفته، تعمق نمایند و کوبیدن افراد را بروی شک و ظن به موسوی قماشان بگذارند. البته در مورد موسوی باید گفت که اوفراد را نه از روی سوء ظن، بلکه در مقابل اجرت اربابانش میکوبد. حال که موسوی خان مسئولیت کثافتنامه اش را گرفت، مشکل عجولان احساساتی ما و مشکل حتی کسانی را نیز آسان کرد، که میخواهند بدانند که چه کسی نوشته است، در حالیکه مهم اینست که چه نوشته است. بلی این کار فقط از دست کسی میتواند سر بزنند، که مریض گونه بر پشقل خودخواهی سوار بوده و تماشای بخارا را مدعی باشد. حال ببینیم که پشقل سوار ما از کدام موضع و بروی چه کسی تیراندازی می کند؟ البته تذکر باید بدهم که من درین نوشته از ملالی، این عزیزمردم قهرمان پرورما، دفاع نخواهم کرد. یکی بدلیل آنکه آفتاب درخشان شهامت، متانت و فداکاری آن اسطوره نمیتواند با یکی دو انگشت ملوث عوامل استعمار پنهان شود و دیگر اینکه خود محترم سیستانی در رابطه روشننگری سزاوار نموده است.

### موسوی برای کی دمبک میزند؟

هیچ کس به حدی که موسوی فکر میکند، کودن نیست، که در مورد او از روی ادعایش قضاوت کرده و او را عنصر ضد استعمار و ضد امپریالیسم و مخصوصا ضد تجاوزکاران امریکایی بداند. امروز کشور ما به دو صفتی که در رویارویی هم قرار گرفته اند منقسم گردیده و نیروهای سیاسی و افراد و اشخاص هم بنا بر موضع گیری شان بدو گروه تقسیم میشوند. در یک طرف ابرقدرت امریکا بیرق سفید و ارتجاعی استعمار، تجاوز و جنایت را برافراشته و تمام اشخاص مرتجع و نیروهای ارتجاعی جهان بطور آشکارا و پنهان، مستقیم و غیر مستقیم در خدمت آن قرار گرفته اند. در کشور ما از کرسی گرفته تا جنایتکاران جنگی و قلم بدستان نوع موسوی درین صف قرار گرفته اند. در جهت مقابل میلیون ها میلیون انسان بلاکشیده ی کشور ما، قهرمانانی چون ملالی که با در خطر گذاشتن زندگی شان صدای مردم خود را قاطعانه بلند نگه داشته اند، سیستانی هایی که قلم ملی گرایی را بدست گرفته و روشنفکران میهنش را از تجارب مثبت و منفی تاریخ کشورشان مطلع ساخته، کار آگاهگرانه می نمایند و معرفی هایی که معرفت شان را نه برای رفع خودخواهی، بلکه برای تشویق، ترغیب و تشجیع استعداد های نهفته ی کشورما بکار می برند، قرار دارند. دشمنی با تجاوز تنها در شعارهای میان تهی ضد امریکا و اداره ی مستعمراتی خلاصه نمیشود. این نوع شعارها ممکن افرادی را که به دیدن وقایع در جلو پرده عادت کرده اند، بفریباند. دشمنی با استعمار باید در مبارزه با تمام عملکردها و تاکتیک های امپریالیسم تبلور نماید. دستگاه استخباراتی امریکا در پخش دیس انفارمیشن (معلومات غلط)، نفوذ دادن عواملش در درون جنبش های ضد استعماری و سمپاشی در مورد شخصیت های انقلابی و قهرمانان مردمی برای بدنام ساختن آنان از مهارت و تجربه ی خیلی دیرین برخوردار می باشد. بعنوان نمونه زمانیکه ارباب موسوی، امپریالیسم امریکا بر

عراق حمله میکرد معلومات غلطی را مبنی بر اینکه عراق در ساحه نظامی پس از ما و روسیه قدرت سوم در جهان می باشد، پخش کرد. هر کسی حتی موسوی خان خرکله ی امریکایی هم میداند، که عراق بدون حمایت امپریالیسم امریکا و روسیه حتی تاب جنگ با ایران را هم نمیتوانست بیاورد. ادارات استخباراتی برای نفوذ دادن عواملش در درون جنبش مقاومت از یکسو به عواملش دستور میدهد، تا سخاوتمندانه به ارباب دشنام بدهند تا بتوانند مورد اعتماد اعضای مقاومت قرار گرفته و از سوی دیگر تلاش میورزند، تا در صفوف مقاومت به نفاق افگنی، بی اعتمادی و ایجاد سردرگمی بپردازند. هدف استعمارازین تاکتیک در خدمت آنست، که دشمن خود را به پارچه های خورد و کوچک تقسیم نموده و هر پارچه را جداگانه به سادگی نابود نماید و هرگز نگذارد، که زمینه ایجاد صف واحد میان تمام نیروها، افسار و شخصیت های سیاسی ای که زیر ضربه استعمار قرار دارند، ایجاد گردد. امروز که دستان خونخواران امریکایی هر روز بیشتر از روز دیگر برگروی مردم زجرکشیده ی ما فشرده تر میگردد، هر روز دهی و قریه ای را بمباران می نمایند، به ناموس مردم تجاوز می کنند، تمام کشور را به مزرعه ای از مواد مخدره تبدیل کرده، رشوت و فساد را به اوج آن رسانده اند، کودکان و نوجوانان را اختطاف نموده، اعضای بدن شان را به بازارهای اروپا و امریکا میبرند و هزارها جنایت ضد انسانی را در کشور ما مرتکب میشوند، امریکایی ها به مثابه دشمن عمده و اصلی مردم ما مطرح بوده و لیه تیز مبارزه باید علیه آنان جهت داشته باشد. حال هرکس به هر عنوانی که جهت مبارزه را به جانب دیگری سوق دهد، یا باید مانند موسوی از روی جیره خواری امریکائیان باشد و یا هم حد اقل از نهایت بی دانشی و حماقت سیاسی شان ناشی شده و آب به آسیاب ابر قدرت متجاوز و جنایتکار امریکا میریزد. از پنجاست که ثابت میشود، منحرف خاین برای اضلاع متحده امریکا دمبک میزند. من از هموطنان شرافتمند و صادق خود میخواهم به هزیان نامه های این جاسوسک حقیرمرآجه نمایند، تا ببینند، که غیر از دشمنانم، توهین و تحقیر آیا حرف سازنده ای را در آنها می یابند. یک مقایسه ی ساده نشان میدهد، که از خامه ی این حراف ایگوئیست، جز ناسزا، تخریب، تفرقه افگنی و بدنام نمودن اسطوره های مقاومت ملت غیور ما و خرد کردن انسانهای شریف چیز با ارزش و سازنده ای نمی یابید. از طرف دیگر ببین مفاخر ملی و ادبی ما را که از "برگ پانیز" های همکشورانش چگونه خروار خروار گوشت میگیرند و از روی رواداری و سازندگی برسر نگارندگان آن دست نوازش و عطوفت می کشند و از شگفتن استعدادهای ملی و مردمی در عرصه ی ادبیات و هنر شگوفان میشود و آن دیگری را در کنارش میبینی، که چگونه مینا این قربانی جنایتکاران جنگی را برخ استعمار امریکایی و حامیان آن میکشد و این دانشمندان همکار با افغانستان آزاد - آزاد افغانستان و افغان جرمن آنلاین را ببین که با تمام دانش و سوادی که دارند، برحق در جای پدر معنوی و آموزگار ملالی جویا قرار میگیرند، ولی با آنهم چگونه با متانت و فروتنی قهرمانی آن اسطوره ی مقاومت را درین سایت ها ستوده اند. بلی مردم ما بجا گفته اند که سر درختان با ثمر ما "عزیز" گونه و "روستایی" وار به جانب زمین میکشد، ولی قامت پوک چنارها، موسوی وار به جهت آسمان بویناک خودخواهی بالامیرود. به هر اندازه ایکه حوصله داری و تا هر زمانی که دستور گرفته یی، علیه قهرمانان و میهنپرستان بجف! مگر از مردم ما نشنیده ای که دریا به دهن زدن ... مردار نمی شود. موسوی اصلا از اهانت ملالی جویا به جنایت کاران جنگی و موضع گیری قاطعش علیه طالبان و سایر عوامل استعمار امریکا هار و افسارگسیخته شده است او آرزو می کند، که کاش بجای بوتل های پلاستیکی مروج در افغانستان او از اینجا برای برادران ناتنی اش سیاف ها، محقق ها و ... بوتل های کلفت شیشه ای میفرستاد، تا آنها با استفاده از آن به فرق ملالی میکوبیدند و اربابان و برادران موسوی از شرش نجات می یافتند.

## عقدہ ی هستریک موسوی علیه مخفی کاری از کجاست؟

در تاریخ کشورهای جهان و کشور ما افغانستان عزیز همیشه آزادیخواهان مجبور بوده اند، در برابر تجاوزکاران خارجی و دیکتاتوران داخلی بعلت عدم توازن قوای نظامی دست به مبارزات مخفی بزنند. از تاریخ مبارزات مخفی آزادیخواهان کشور ما در گذشته های دور که بگذریم، در زمان حاکمیت عوامل روس تمام مخالفین رژیم در شهر ها و حتی در جبهات با نام های مستعار مشغول فعالیت های سیاسی خویش بودند. خاد در اعتراف گرفتن و معلوم نمودن هویت سیاسی افراد از هیچ نوع جنایت ضد بشری دریغ نمیورزید. در بسی موارد حتی زن، خواهر و مادر زندانی را آورده و در صورت مقاومت زندانی جلو چشمش به آزارش تجاوز میکردند. استعمار و عوامل فرومایه آنها از کار مخفی و پنهانکاری مردم کشورهای تحت ستم شدیداً نفرت دارند. ببینید در کشور ما ژورنالیست و محصل معصومی را فقط به خاطر پائین کردن مطلب مخالف اسلام از انترنت اولاً به اعدام و بالاخره به دوده زندان محکوم می کنند و با ژورنالیست دیگری را به خاطر تکثیر ترجمه دری آیات قرانی، که به گفته دانشمند محترم آقای م. مشعل ثواب هم دارد، به زندان محکوم میکنند. پیرمرد مظلوم و راننده ی بیگناه تکسی را برای واقعیت جلوه دادن درامه ی تروریسم به گوانتانامو میبرند و تبعه ترکی تبار آلمان را که هیچ گناهی نداشت، بخاطر ریش درازش اختطاف نموده و مورد شکنجه

و حتی تجاوزجنسی قرار میدهند. حال در همچو اوضاع کسی که مدعی ایدئولوژی مردمی باشد و خود را با دفاع (گرچه کاذبانه) از جنبش انقلابی کشور مربوط به این جنبش وانمود نماید و با نام و نشان اصلی اش افاده فروشی نماید، فقط از دو حالت خالی نمی باشد؛ یا اینکه احمق مادرزادست و یا هم به خانواده ی بزرگ عوامل استعمار پیوسته است و ضمانت دریافت کرده، که آسیبی برایش نرسد. از همینجاست که موسوی با عصبانیت و ناراحتی کامل به کار مخفی و نوشتن با نام مستعار حمله ی هستریک نموده مینویسد: "این شخص که با تاسف تا هنوز جرئت ننموده تا با زندگی "دراکولایی" فاصله گرفته و خود را در معرض نور قرار دهد" (\*۲). من با آن شخص که موسوی در موردش مینویسد، و موضعش کاری ندارم. مهم برای من اینست، که چرا موسوی دیوانه وار از ناروشن ماندن هویت افراد منزجر میشود. به دو کاری که موسوی توظیف شده است، ناتمام مانده و اربابان مسئولش برای کار انجام نیافته نه تنها که اجرت نمی دهند، ممکن هم است که این بیچاره مورد بازپرس نیز قرار بگیرد. موسوی خان خائن! تو هر قدر هم مانند لومین های بازاری و چاقوکش بکوشی تا افراد را تحریک کنی، تا هویت انقلابی و مردمی خود را برای یلوه سرایان همچو خودت عریان نمایند، عیث خواری می کنی. زیرا که ادامه کاری، کار پرحوصله و بی سرو صدای انقلابی برای انقلابیون هزاربار بارزشتست، تا قرار گرفتن در برابر تفاله ی بی ارزشی که شهرت طلبی های روشنفکرانه، عالم نمایی های نخوت بار و انقلابی گری کاذب از سرو صورتش میبارد. بهترست بروی و برای اربابانت صادقانه اعتراف نمایی که تحریک کردنهایت مؤثر نیفتاد، تا دشمنان سوگند خورده ی آنها را مجبور به افشاکردن هویت انقلابی شان کنی. برای اثبات تلاش بیهوده ات میتوانی ازین نوشته بمثابه سند بیگناهی ات کار بگیری. برو برای آنان بگو که من تلاش فراوان کردم، به شما دشنام دادم از انقلابیون دفاع نمودم، تا بتوانم برای خود روزنه ای در میان روشنفکران بازنمایم و به جاسوسی، افشاگری و بدنام سازی خادمین راستین مردم بپردازم، اما هیچ چیزی کاری نیفتاد و به موقع پرده از برم برفتاد و ننگ آلود و شرمسار در میدان خیانت به آرمانهای انقلابی و ملی باقی ماند. اگر خواستی و میتوانستی از روی "شیوه ی تایپ" اینجانب نیز به هویت مردمی ام برسی، دریغ مکن و برو با عشوه گری، چشمک زدن و نخره های خاص فواحش سیاسی به اربابانت برسان، که این همان کسیست، که در فلان مجلس در بهمان بحث موضع گیری چنانی نموده بود. تو میتوانی به خودم و حتی فامیلم، همانگونه که عادت داری دشنام بنویسی، مهم نیست، مابه قول معروف فقط همینقدر میگوئیم که "و اذا خاطبهم الجاهلون قالو سلاما" و میگردیم. موسوی در دفاع از خزیدن در بستر گرم امپریالیستی از زندان های مخفی امپریالیسم امریکا در اروپا، امریکا و کانادا و اختطاف مخالفین یاددهانی نموده شرکت در تظاهرات چندهزار نفری را بعنوان مبارزات امپریالیسم براندازانه اش به رخ خوانندگان می کشد(\*۳). سوال اینست که این وی را کی مجبور کرده بود، که به نام و نشان اصلی به افاده فروشی و قافیه باقی بپردازد؟ به تقاضای کی هویت سوپرانقلابی اش را علنی کرده است؟ واقعیت آنست که روشنفکران شهرت طلبی از این تیپ حوصله ی مبارزه مخفی، دوامدار، پرحوصله و بی سروصد را ندارند و با آموختن مثلا ادبیات و بدست آوردن چند تا معلومات کنده و بریده این "عقل کل ها" بخود لقب "اولین شخصیت در دنیا" را میدهند و هراس دارند از آنکه، قصر چینی و شکنند شخصیت کاذب شان از چشم کسی پنهان بماند. آغازده ی انقلابی! نمیشد که هویتت را اصلا پنهان نگه میداشتی و در کشورت باقی می ماندی و در میدان عمل با امپریالیسم و عوامل آن دست و پنجه نرم میکردی؟

### موسوی میخواهد، با حرافی انقلاب را به سرانجام برساند

مسئله ی دیگری که در نوشته های آگونیست(خودخواه) عقده مند همیشه جلب نظر میکند، افتخار و مباحات او به ادبیات فهمی و مراعات قواعد گرامریست. وی همیشه میکوشد، تا موضوع بحث را با به نقد کشیدن "غلطی املائی" افراد به انحراف کشانده و با نشان دادن غلطی های تایپی، افراد را به باد فحش و ناسزا بگیرد، تا به چندتا هوا خواه ناپخته ی خود نشان داده باشد، که حریفش را اینگونه استادانه لگدمال نموده است. این مریض فکر میکند، که با حرف و لاف و پتاق میشود جامعه را دگرگون نموده، انقلاب کرد. این فرستاده ی امپراطور بوش فکر میکند، که وقتی از زیر شاورهای آب گرم اروپا و امریکا چند تا حرف مبتذلی را که به خاطر خوشایند دیگران نوشته است، به جامعه دستور کرد، دیگر صوراسرافیل نواخته شده و دنیا کون فیکون میشود. نخیر آغا زاده! اگر انقلاب کردن با تیوری های بی مغز و کتابی، آنهم از آن طرف کره ی ارض انجام پذیرفته و به پیروزی میرسید، میشد چند تا الاغ همچنست را با کتابهای انقلابی، که به مراتب وسیع تر، علمی تر و یقینا همه جانبه تر از دکماتیزم کتابپرستانه خودت هستند، بارمیکردیم و به کشور اشغال شده و اخوان زده ی ما وارد میکردیم، تا کار اربابان امپریالیست و برادران ناسکه ات، جنایتکاران جنگی را یکطرفه میکرد. اما از جائیکه مسئله بدین ساده گی نیست و انقلاب بدون حضور در میدان و کار انقلابی و توده ای یک سانتی متر هم به پیش نمیرود، همانست که پشقل سوارما عصبی شده، از پاچه ی هر کس میگیرد و دست به توهین و تحقیر توده ها و مردم می یازد. حال ببینیم، که برداشت این انقلابی نما از انقلاب کردن چیست و متحدینش کیانند. او

در مقاله ای تحت عنوان "ساعتی چند پای صحبت یک استاد" منتشر شده در سایت "پیام آزادی" مینویسد: "من نیز که با علاقمندی بحث را از آغاز تعقیب نموده بودم، از آن جایی که تا حدودی در جریان قضایا قرار داشته و استاد نیز در متن سخنرانی از من یادآوری نمودند، ... نهاد مورد نظر استاد با نهادی که آقای مسکین یار تبلیغ آن را می نمایند نه تنها بدیل همدیگر نیستند بلکه مقابل و متضاد همدیگر نیز می باشند... غرض از ایجاد یک نهاد از طرف استاد هاشمیان تلاش به خاطر ختم اشغال و متوقف ساختن کشتار یک ملت است..." درین رابطه چند نکته قابل تذکر است:

۱) روشنفکر واقعی مردمی و ملی کیست که، به عنوان تاجک در زمان زمامداری و غیر زمامداری جنایکاران شورای نظار علیه آن بوده، به عنوان هزاره علیه مزاری و خلیلی بوده و به عنوان پشتون در دور امارت طالبان و یا اکنون ضد آنان بوده و باشد. پشقل سوار ما که در برخورد به هرکس پشقلش را کره مریخ فکر کرده و از آن بلندی تکبر و خودخواهی به آنان حمله میکند، هزار شکر که بالاخره یک آدم در کره ی زمین پیدا شد، که او را استاد خطاب میکند. ببینیم که این احترام تا چه مدتی دوام خواهد آورد و چه زمانی دندانهایش به پاچه ی این استاد فرو خواهد رفت؟ بهر صورت استادی را که او به این حد احترام ازو یاد می کند، همان کیست، که وقتی امریکائیان با دستگاه مزدور خود "آی - اس - آی" پاکستان جنیش طالبان را تولید نمودند، و بروی ملت داغندیده ی ما یورش دادند، استاد موسوی، هاشمیان به قندهار به دست بوسی ملا عمر رفت. درین رابطه وقتی ملالی جويا اورا در جلسه هالند مورد سوال قرار داد، که شما ننگ رفتن نزد ملا عمر را متقبل شده و به دست بوسی او رفته بودید. استاد موسوی انکار کرد، که نه تو درست نمیگویی، من دست ملا عمر را نه بلکه چشم کورش را بوسیده ام. پشتون های ما مثلی دارند، که "تر په پرو پتوي". نمیدانم که موسوی خان تفاوت میان دست بوسی و چشم کور بوسی را چگونه توجیه کرده استاد خود را نجات خواهد داد.

۲) این که استادش ازو در سخنرانی یاد کرده، چقدر آب به اسباب خود خواهی این حراف ریخته است. ببینید که چقدر کیف کرده است، که نهاد استادش را "ختم کننده اشغال" و "متوقف کننده ی کشتارملت" میندازد. بگذریم ازینکه نهادسازی بین روشنفکران افغان مد شده است، تا از آنطریق دست شان به جاهای برسد، تا مگر از طرف دستگاه های استخباراتی مورد توجه و تقرب قرار بگیرند. مگر رنگین خان دادفر هر روزه گوشهای مردم را از انتقاد از دستگاه کرزی و جنایتکاران جنگی از طریق بی بی سی کر نکرده بود؟ اما زمانیکه براریکه ی قدرت سوارش کردند، سرنوشتش حتی به موسوی خان نیز روشن است که چه شد. به هر صورت، توصیف موسوی از هاشمیان مارا به یاد جملات رهبر انقلاب چین میاندازد، که "انها (خرده بورژواهای چون موسوی منظورست) هر وقت به ثروتمندان کوچک که مورد احترام دیگرانند، می نگرند، آب از دهانشان جاری میشود. اینان افراد جبون و بزدلند، از مامورین دولت میترسند و در ضمن از انقلاب نیز قدری واهمه دارند. چون آنها از نظر وضع اقتصادی به بورژوازی متوسط نزدیکند، تبلیغات آن را زود باور می کنند و نسبت به انقلاب تردید می نمایند." ... "این اشخاص حریصانه در پی ثروتمند و "مارشال جاو" (هاشمیان) را بخصوص تقدیس می کنند." (\*۴) درین روزها سروصدای آن برپاست که در مجلس سنای امریکا گفته میشود، که امریکا در افغانستان به دست آهنین و یکپارچه ضرورت دارد، که منظورشان همانا نصب طالبان به قدرتست. نباشد که موسوی خواب دیده، که با آمدن طالبان انشاء الله هاشمیان صدراعظم دریشی پوش آنان و موسوی جای حریفش سینتا را در وزارت خارجه اشغال خواهد کرد و الی خوشبینی ای به این حد به نهاد هاشمیان چه معنی دارد، که "ختم کننده اشغال" و "متوقف کننده کشتار" ملتش بخواند؟

در مقاله ی دیگری، که در رابطه با مقاطعه ی آقای سیستانی با "افغانستان آزاد" نوشته است، میکوشد، که ابرقدرت امریکا را اگر رضای خدا باشد، با چند تا "مظاهره چند هزار نفری" سرنگون کرده انقلاب نماید: "ما که از ترس!! در خارج از افغانستان اما در زیر چکمه های خونین امپریالیسم، امپریالیسم را در مظاهره های چند هزار نفری به مبارزه می طلبیم" (\*۵). میگویند، پشه ای از طرف شب برای نجات از سرما در داخل گوش فیل خانه نموده، در گرمای آن تا سحر به آرامی می خوابد. وقتی صبح میشود و آفتاب دنیا را گرم و درخشان می سازد، پشه ی حقیر بیدار شده و در گوش فیل وزوز کنان زمزمه میکند و از وی پوزش میطلبد، که شب را در گوش او گذشتانده و شاید سبب ناراحتی فیل شده باشد. فیل به پشه میگوید، که نه از آمدنش خبر شده است و نه هم برون رفتنش را اصلا احساس کرده است.

رهبر انقلاب چین، گویی که از وضع فلاکت بار موسوی مطلع بوده مینویسد: "مضحکترین افراد در جهان آن "عقل کل هائی" هستند که از اینجا و آنجا بعضی معلومات بریده و تصادفی کسب کرده اند و به خود لقب "اولین شخصیت در دنیا" را می دهند؛ این فقط نمودار آنست که آنها توانائی خود را نمی شناسند. معلومات - این علم است و در اینجا دیگر نه جای ثقل و دغل بازی است و نه جای تکبر و خودبینی، بلکه برعکس قطعاً صداقت و تواضع لازم می آید. اگر بخواهی دانش بیاندوزی، باید در پراتیک تغییر واقییت شرکت کنی. اگر بخواهی مزه گلایی را بدانی، باید آنرا تغییر دهی، یعنی آنرا بجوی. اگر بخواهی ساختمان و خواص اتم را بشناسی، باید آزمایشهای فیزیکی و شیمیایی انجام

دهی، یعنی باید وضع اتم را تغییر دهی. اگر بخواهی تیوری و متدهای انقلاب را بشناسی، باید(خدای نا خواسته آقای موسوی) در انقلاب شرکت کنی." (\*۶) "وقتیکه من از "فهرمانی که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش دهند" صحبت می کنم، منظورم اینست که توده ها به سخنرانیهای غرای شما ارزش نمی گذارند. شما هر چه بیشتر خودتان را پرتجربه و با سابقه جلوه دهید، هر چه قیافه "فهرمان" به خود بگیرید و هر چه بیشتر در آب کردن کالاهای خود تلاش کنید، توده ها از خرید آن بیشتر انزجار خواهند یافت. اگر می خواهید توده ها شما را درک کنند، اگر می خواهید با توده ها جوش بخورید، باید اراده کنید و از یک پروسه طولانی و حتی دردناک تجدید تربیت بگذرید. در اینجا من می خواهم تجربه خود را در مورد چگونگی دگرگون شدن احساساتم در اختیار شما بگذارم. من به عنوان دانشجو وارد زندگی شدم و در مدرسه عادات و رسوم دانشجویی را فراگرفتم. من می پنداشتم اگر در برابر دانشجویان دیگر که هیچ باری را بر دوش و یا با دست خود حمل نمی کنند، به کوچکترین کار بدنی بپردازم، مثلاً بساط سفرم را خودم حمل کنم، از شخصیتم کاسته می شود. در آن زمان من فکر می کردم که در دنیا فقط روشنفکران یگانه مردم پاک و تمیز هستند و کارگران و دهقانان در مقایسه با آنان کم و بیش کثیف اند. ممکن بود لباس یک روشنفکر را بیوشم زیرا که فکر می کردم پاک است، ولی حاضر نبودم لباس یک کارگر یا دهقان را بر تن کنم زیرا که آنرا کثیف می دانستم. اما پس از آنکه انقلابی شدم و در میان کارگران، دهقانان و سربازان ارتش انقلابی زندگی کردم، به تدریج آنانرا شناختم و آنها رفته رفته مرا شناختند. آنگاه و فقط آنگاه بود که در احساسات بورژوازی و خرده بورژوازی که در مدارس به خورد من داده بودند، تحولی بنیادی روی داد. من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته اند، در مقایسه با کارگران و دهقانان پاک نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاکترند و آنها اگر چه دستهای چرکین دارند و پاهایشان به تپاله آلوده است، از همه روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوا پاک ترند. این درست همان چیزی است که از تغییر احساسات، تغییر از یک طبقه به طبقه دیگر فهمیده می شود." (\*۷)

حال که از رفتن در بین مردم این سرچشمه اصلی و لایزال قدرت انقلابی به این حد هراسان هستی، پس مکوش که مبارزه در بستر گرم امپریالیسم را بر مبارزه در میان توده ها ترجیح بدهی و بکوش با کمال فروتنی مانند سایر قلم بدستان ملی و مردمی، روستایی ها و ... در خدمت مبارزات مبارزان داخل کشور باشی و اگر این هم از دستت ساخته نیست، اقلاً ننگ حمله بر اسطوره های مردمی را متقبل مشو.

## دگماتیزم و اهانت به مردم

این احمق مادرزاد کار و بار در ادارات دولتی و ماندن در کشور را معادل حراج دادن کشور به شرق و غرب دانسته، دست به اهانت مردم می یازد و در مقابل به تقدیس فرار میبردازد و صدها هزار افغانی مصرقش را به رخ مردم می کشد. حال ازین زاده می پرسیم، که مانند در افغانستان با تقبل خطر مرگ و پیشبرد مبارزه علیه استعمار و عوامل جنایتکار جنگی اش حراج کشورست یا فرار از میدان اصلی مبارزه؟ میلیونها میلیون انسان افغانستان نه تنها که مانند خودت صدها هزار افغانی ندارند، بلکه پیدا کردن سه وقت نان برایشان میسر نیست. نمیدانم که این پشت کرده به مردم و آرمانهای مردمی از کجای کره ی زمین آمده است. مردم در کشور از فرط ناداری و مجبوریت جگرگوشه های شان را میفروشند، معلمین و استادان پوهنتون بعد از وقت به تکسی رانی و جوالی گری میپردازند و این جاه طلب آنانرا بخاطر مشغولیت در ارگانهای دولتی به حراج وطن متهم می کند. مردم نان باسی، سرد و پوپنک زده برای خوردن ندارند و این شهزاده ی پاریس خوردن کلچه را به آنان توصیه می کند. من از بحث طولانی تیوریک همگونی اعداد و اینکه "وحدت و همگونی اعداد در یک شیئی یا پدیده عینی هیچگاه مرده و متحجر نیست بلکه زنده، مشروط، متحرک، موقتی و نسبی است؛ تحت شرایط معین کلیه اعداد به عکس خود تبدیل می شوند"، (\*۸) با این منحرف صرف نظر می کنم، فقط همین قدر میگویم که مشکل اپورتونیست ها جدایی فکر از واقعیت و ذهن از عین می باشد و "ما علیه قافیله بافان "چپ" نیز مبارزه می کنیم. فکر آنها از روی مراحل معین تکامل پروسه های عینی می جهد؛ برخی از آنها تصورات واهی خود را حقیقت می پندارند و برخی دیگر تلاش می کنند تا قبل از موقع به آرمانهایی تحقق بخشند که فقط در آینده می توانند تحقق یابند. آنها خود را از پراتیک جاری اکثریت مردم و از واقعیات روز جدا می کنند." (\*۹)

قهرمانان مردمی و رهبری سالم بالاخره از میان مردم سربلند خواهد کرد، تا امپریالیسم و استعمار را از کشور بدور انداخته و عوامل جنایتکار آنها سرنگون کند. این امر نیازمند وقت، حوصله و کارآگاهگرانه و انقلابی درمیان مردم میباید و تا انزمان مردم به همگونی اجباری در پدیده ی کشور مستعمره دوام میدهند و لازم هم نیست بدستور یک فراری آنهم از آن سر دنیا دست به قیام های حساب نا شده بزنند، چه رسد به آنکه دست به گدایی زده و منتظر شوند تا اینکه صد ها هزار افغانی مطروحه از جانب موسوی ازین درک عاید شان شود تا دست به فرار از کشور بزنند و مانند موسوی از شر کار در ادارات دولتی رهایی یابند، تا باشد که از جانب موسوی مورد اهانت قرار نگیرند. ما هرگز به

هموطنان شریف ما که متمول بوده اند و یا با همکاری اقارب و خویشاوندان شان خود را به اروپا و امریکا رسانیده اند، اهانت نمی کنیم و آنها نیز برعکس خودت نه تنها اینکه به توجیه تیوریک مانند در بستر گرم امپریالیسم نمی پردازند، بلکه با کمال فروتنی سر تعظیم در مقابل اسطوره های نترس و با ایمان مقاومت میهنی فرو می آورند. این خائن شرکت در پارلمان را تائید تجاوز دانسته، خیانت به امر استقلال کشور میدانند. در مورد خود موسوی ضرب المثل مردم ما صدق می کند، که "دست بوزینه به آلو نمی رسد و میگوید، که آلو ترش است". پهلوان پنبه ی ما در جایی مینویسد، "هرجا دشمن باشد ما هم حضور خواهیم داشت" ولی او جای دشمن را که در افغانستان حضور دارد با کانادا عوض گرفته، مثلی که میخواهد کانادا را آزاد بسازد؟ نخیر موسوی خان اشغالگران در افغانستان اند و نه در کانادا. آنها با دایر کردن پارلمان در افغانستان میخواهند به رژیم دست نشانده ی شان حقانیت ببخشند. انقلابیون واقعی (و نه موشهای بزدل و انقلابی نما) در جاتیکه دشمن است، حضور دارند و با شرکت شان در انتخابات، اگر دشمن از ورود شان جلوگیری کرده نتوانست، آن تریبون را مانند ملالی جویا و رمضان بشردوست به تریبون افشای عوامل جنایت کار اربابان موسوی میدل می سازند و اگر با قلب و جعل کاری از ورود آنها جلوگیری نمودند، جعلی و ساختگی بودن این نمایشنامه را برای مردم به اثبات میرسانند. دکماتیکر فراری ما گناه ندارد و رسانه ها را تعقیب نکرده است، تا متوجه میشد، که شرکت انسانهای ملی و مردمی جعلکاری و دستکاری استعمار را برملا کرد. در بسا ولایات، وقتی مردم نام کاندیدان محبوب شان را در لیست انتخاب شدگان نیافتند، دست به تظاهرات زدند. بلی آقای بزدل خان موسوی، دشمن در افغانستان است و دل شیر میخواهد، تا در آنجا حضور داشت، چه رسد به آنکه از تریبون دشمن به افشای او پرداخت. تو خودت را با رمضان بشردوست مقایسه کن او بدون ادعای سوپر انقلابی در میدان حقیقی جنگ در کنار پارلمان خیمه زده و به افشای جنایتکاران جنگی میپردازد، در حالی که تو با شرکت در تظاهرات، آنهم در بستر گرم امپریالیسم لباس پائینی ات را تر میکنی. تو میتوانی مردم فراه را با برخ کشیدن "ضریب بیسودی" شان وقتی مینویسی، "در یک جایی مانند ولایت فراه با ضریب بالایی!! که در زمینه سواد آموزی دارد" (\*۱۰) ، اهانت نمایی، اما مردم دلیر و سلحشور فراه که در جریان نبرد عادلانه مردم ما علیه تجاوزکاران روسی ملالی جویا و فامیلش را در کنار خود داشت و حالا هم در کنار خود دارد، نه تنها تفاوت میان ملالی جویا و عوامل جنایتکار استعمار را می شناسند، بلکه ملالی جویا را بر عوامل دریشی پوش و فراری امپریالیسم امریکا نیز ترجیح میدهند. در جای دیگر "شیردل" فراری مخالفین خود را به مقابله دعوت نموده مینویسد، "لطف نموده میدان های جنگ را دقیق یادداشت نموده و با هویت خود داخل آن گردند" (\*۱۱). در مورد علاقمندی این جاسوس در مورد هویت افراد در بالا کافی نوشتیم، منتها نمیدانم منظور او از میدان های جنگ چه میباشد؟ صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (کرو لال و کورند و بر نمی گردند) بلی مرتد ما کرسست و نمی خواهد بشنود که میدان جنگ در افغانستانست، لالست و نمی خواهد بگوید که میدان جنگ در افغانستان است، تا کسی از مچش نگیرد و خدای نا خواسته بدانسو دعوتش نکند و کورست، نمی خواهد ببیند، که جنایتکاران امریکایی و عوامل بنیادگرا و طالب آن در افغانستان بر مردم جنایت می کند و میدان حقیقی جنگ آنجاست نه بستر گرم امپریالیسم و بالاخره کسی که به این سرسختی به آرمان های انقلابی و مردمی پشت کرده باشد، هرگز بر نمی گردد.

## نکات مختصری در مورد موضع موسوی در قبال آقای سیستانی

۱) باید بیمارگونه از شهرت و قهرمانی اسطوره ها رنج برد، تا در زیر نوشته ی دیگران پاورقی نوشت. این کار از طرفی آدم را به فکر سانسور فیلم های غربی توسط قاضیان در دروان سلطنت ظاهرخان میندازد و از طرف دیگر درک دیکتاتور جاه طلب را از دیموکراسی و حق دیموکراتیک به نمایش میگذارد. امروز یک کودک سیاسی که چند صباحی نیز در یک جمع سیاسی گذشتانده باشد، میدانند، که تصامیم دسته جمعی به حساب رای اکثریت گرفته میشود. ممکن اکثریت گاهی اشتباه هم بکند و اقلیت حقانیت هم داشته باشد، ولی باز هم اقلیت تابع اکثریت می باشد. اینکه نه اقلیت و نه هم اکثریت بلکه یک فرد حق دیموکراتیک همه را پایمال نموده و بجای همه تصمیم بگیرد، اصلیت که مرتدک خود خواه ما میخواهد آنرا ترویج نماید، وقتی او مینویسد: "یادداشت ذیل مقاله آقای "سیستانی" از این قلم یعنی "سید حسین موسوی" بوده هیچگونه ربطی به سایر گردانندگان پورتال - چه اکنون موافق باشند و یا مخالف (دست شان در کمرشان و یا دست شان تا لندن آزاد - ضرب المثل های میان قوس رابرای وضوح بیشتر مطلب من آورده ام) - ندارد" (\*۱۲) کمی پائینتر او پا را فراتر از گلیمش دراز کرده، حفیظ الله امین گونه به هتک حرمت و توهین سوال کنندگان عضو یا همکار پورتال می پردازد، وقتی او گناه سه دهه جنایت را بدوش آنان می اندازد "اگر اجازه داشته باشم باید به صراحت بنویسم - و امید است کسانی آنرا هتک حرمت به حساب خویش نیاورند - که یکی از دلایل ادامه سه دهه جنایت، همین سیاست "به من چه" و مسئولیت آن متوجه من نیست؛ می باشد". (\*۱۳) اجازه داری موسوی خان، با این بی پرنسیپی ای که در پورتال مروج ساخته ای، اجازه داری؛ حفیظ الله امین هم اجازه داشت وقتی میگفت: "از تمام نفوس افغانستان

فقط دو میلیون موافق آن برای ما کافیتست. برعکس آقای موسوی ادامه سه دهه جنایت، اراده ابرقدرتها بود و کور بودی، مگر ندیدی که ملت ما نه تنها به حساب اتهام "به من چه" خودت عمل نکرد، بلکه به پا خاست و با دادن یک ونیم میلیون شهید شیرازه امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی را از هم پاشاند؟ همین امروز مردم ما با بایکوت رژیم دست نشانده امریکا، مخالفت با آن و حتی درگیری های مسلحانه (که ارباب شما همه ی آنرا شامل حساب طالبان و تروریسم میکند) کار ابرقدرت امریکا را به بن بست کشانیده اند؟ "به من چه" ایدئولوژی کسانیت که ادعای سوپرانقلابی نموده و فرار را بر قرار ترجیح میدهند. یکی از عوامل انحرافات سازمانهای افغانی را میتوان در ریشه های مذهبی جامعه، که در افکار اعضای آن ریشه دارد جستجو کرد. اعضاء متاسفانه حتی به رهبری که منحرف هم شود به دیده ی تقدس دیده و هر بدی که او بکند، باز هم به دنباله روی از او ادامه میدهند. طرد نکردن رهبری منحرف اگر از یکسو به عقب مانده گی مجموعی جامعه و مذهبی بودن آن و دوران کودکی جنبش ارتباط دارد، از جانب دیگر نمایندگی از سطح نازل اعضای سازمانها میکند. ممکن در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" یکی دوتا نازل سطح پیدا شود و به پیروی کورکورانه از این ناقص الخلقه ادامه بدهد.

۲) من با مواضع جمعیت انقلابی زنان افغانستان در رابطه به سیستانی کاری ندارم و مخالف آن نیز میباشم. منتها میان موضع گیری آنان و موسوی یک فرق وجود دارد و آن اینکه آنها مواضع آقای سیستانی را درست نیافتند و در ردش نوشتند. در حالیکه قهرمان ضد شورای انقلابی با مقالات تاریخی آقای سیستانی صفحه "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را آرایش میکرد و حتی درینجا و آنجا بصورت خصوصی افتخار همکاری آقای سیستانی را بر رخ این و آن هم میکشید، در آنوقت نه شورای انقلابی مطرح بود و نه "چنگال خونینش". بمجردیکه آقای سیستانی به قیمت چاپ شدن مقالاتش در آن سایت وجدان خود را آلوده نساخت و مانع بریدن بیرحمانه ی گلوی ملالی جویا بواسطه این اعجوبه ی از خود راضی شد، به یکبارگی عقده های ضد شورای انقلابی این خاین گل کرد و همان دستانی را که به چاپ مقالات تراویده از آن افتخار می کرد، بخون یک و نیم میلیون شهید سرخ کرد. درین رابطه قضاوت را به خوانندگان بیطرف می گذاریم. من فکر میکنم، محکوم کردن افراد به جنایت کار به خاطر عضویت آنان در احزاب جنایتکار اصل دیگریست، که سوپر دانشمند ما میخواهد، شامل سیستم حقوقی جهانی بسازد. به این حساب تمام اعضای حزب فاشیستی آلمان باید اعدام میشد و سبک کارمحکمه ی نورنمبرگ از جانب فاتحین بر فاشیزم اشتباه آمیز بود و همه چیز فهم "انقلابی" ما هم آنوقت هنوز شاید تولد نشده بود، تا کار محکمه را آسان کرده و محکمه را از برسی اسناد و شهود منصرف میساخت.

۳) موسوی در مقاله "ملالی جویا و چنگال های خونین شورای انقلابی" مینویسد: "برخی از دوستان دیگری که به حق بر من انتقاد می نمودند، که نباید به جنایتکارانی که با تکیه بر مقامات بالا خون انسانها را بر زمین ریخته اند، از در مماشات پیش آمده زمینه اعاده حیثیت آنها را فراهم نمود، در حالیکه این قلم را اعتقاد بر آن بود که نباید دروازه های انتقاد از خود را بر روی آنانی که از کرده پیشمان اند، بست." (\*۱۴) در حالیکه در موقف گیری پورتال آمده است، که "پورتال بر مبنای همین آیدیل، از هموطنان متعددی بشمول آقای سیستانی دعوت به همکاری نمود" (\*۱۵) حال من نمیدانم که این موقف از تمام گردانندگان پورتال است و یا اینکه باز هم موسوی بنام پورتال می نویسد. اگر راستی موقف تمام گردانندگان پورتال همینست، در آنصورت آنها باید حساب خود را با موسوی روشن کنند، که آیا موسوی دروغ میگوید، که دیگران مخالف راه دادن آقای سیستانی در پورتال بودند، در حالیکه گردانندگان پورتال ادعا می کنند، که آنها از آقای سیستانی دعوت همکاری نموده اند و اگر موسوی باز هم بنام پورتال نوشته است، در آنصورت به گفته ی مردم ما دروغگوی حافظه ندارد، زیرا که در مقاله اول، خود را دعوت کننده آقای سیستانی میداند و در موقف پورتال گردانندگان آنرا.

من فکر میکنم که موسوی با اپورتونیزم خاصی که دارد در هر جای و هر مکان موقف مطابق روحیه مجالس اختیار می کند. به گفته ی مردم ما نان را به نرخ روز میخورد. در انبان او هم اینست و هم آن کسی که با چرندیات او موافقت نماید ملی گراست و اگر با ترهاتش مخالفت کرد، یکشبه جنایتکار میشود. او درجایی مارکسیست ناب و شعله ایست و در جایی به شعله ای ها برچسب و بهتان میزند. در جایی ملی گراست و از دست ترحمی که حتی طرفداران ملا عمر براو میکشند، به وجد می آید. ولی مقالات روزهای اخیر این خاین جل و پوستکش را از آب کشید. او دیگر نه در بین انقلابیون جا دارد و نه هم در جمع ملی گرایان. به حساب ضرب مثل پشتو موسوی "هغه کونده ده، چی هم له دین نه پاتی شوه او هم له غی...نه".

یادداشت ها:

- \*۱: وقتی از ملالی جویا درمورد مقایسه اش با ملالی میوند پرسیدند، او در جواب گفت که "فرق من و ملالی میوند از زمین تا آسمان است، زیرا که او جانش را در راه میهن و مردم فدا کرد و من هنوز زنده ام"
- \*۲: "توضیحی مختصر اما لازم خدمت یک دوست گرانقدر" منتشر شده در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"

- \* ۳: "ملالی جویا" و چنگال خونین "شورای انقلابی" منشور شده در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"
- \* ۴: "تحلیل طبقات جامعه چین" نوشته ی مائوتسه دون
- \* ۵: "ملالی جویا" و چنگال خونین "شورای انقلابی" منشور شده در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"
- \* ۶: "درباره پراتیک" نوشته ی مائوتسه دون
- \* ۷: "سخنرانی ها در محفل ادبی و هنری بین ان" نوشته ی مائوتسه دون
- \* ۸: "درباره تضاد" نوشته ی مائوتسه دون
- \* ۹: "درباره پراتیک" نوشته ی مائوتسه دون
- \* ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴: "توضیحی مختصر اما لازم خدمت یک دوست گرانقدر" منشور شده در افغانستان "آزاد - آزاد افغانستان"
- \* ۱۵: "موقف" افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در قبال مقاطعه آقای سیستان با پورتال" منشور شده در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"